

## چرا، اثر می کند!

فاضل غیبی

سیاوش لشگری در نوشتاری به نام "چرا اثر نمی کند؟" (ایران امروز، ۵ تیر ۹۷) جمع بستنی از "چهل سال تلاش بدون وقفه تعداد زیادی از اندیشمندان و نویسندگان ایرانی" به دست داده و نتیجه گرفته است که همه این کوشش‌ها "کوچکترین اثری در مردم ما نداشته" و "در همچنان به همان پاشنه می چرخد!" باید گفت، خوشبختانه این نیمه خالی لیوان است و اگر دقیق‌تر به نیمه پر آن بنگریم، با تصویر بسیار دلکش و امیدبخشی روبرو می شویم. برای دیدن این تصویر کافیست به آثار نخبگان و فرهیختگان ایرانی در بحبوحه انقلاب اسلامی و حتی در دهه پس از آن نگاهی بکنیم و ببینیم که آنان در آن زمان به اکثریت قریب به اتفاق در صف چپ - اسلامی قرار داشتند.

در این باره باید توجه داشت، "ذهنیت جامعه" امری دلبخواه و یا واهی نیست. گویا این را فریدریش انگلس کشف کرد، که هرگاه اندیشه به باور بدل شود، به نیرویی مادی بدل می شود. رفتار انسان تابع باورهای اوست و برای آنکه کسی به رفتاری مخالف باورهایش مجبور شود، باید به زور (مادی) متوسل شد! به همین ترتیب باور جمعی نیز همان نیرویی است که گروهی از مردمان را به عملی برمی انگیزد و یا به مقاومت وامی دارد. در جامعه ایران نیز تبلیغات چپ و اسلامی در طول سه دهه پیش از انقلاب اسلامی، آثار عمیقی بجا گذاشته بود و نسلی که دوران مصدق را به چشم دیده بود، در کنار نسل جوانی که مورد بمباران تبلیغی افکار چپ بود، در کنار هم به موضع مخالفت با حکومت می راند.

در آستانه انقلاب اسلامی، رسوخ افکار چپ در نسل جوان ایرانی، گسترده و عمیق بود، چنانکه برای نسل ما قابل تصور نبود، که چگونه می شود، بویی از انسانیت برده باشی و مثلاً از رژیم شاه دفاع کنی و یا با شرافت باشی و از سرمایه داری، که همان استثمار زحمتکشان است، هواداری کنی؟ فراتر از افکار چپ، همانطور که شریعتی و آل احمد نشان می دادند، اسلام نیز می تواند به جنبش عدالت خواهانه در جهان کمک کند و به همانگونه که پابرهنگه‌های مسلمان، دست در دست ایرانیان عدالت خواه، توانستند کاخ ستم‌شاهی امپراتوری ایران را سرنگون کنند، ما نیز با کمک مسلمانان انقلابی خواهیم توانست ستمگران جهان را نابود سازیم!

از آن زمان تا به امروز جهان تحولات عظیمی را پشت سر گذاشته و به موازات آن، نگاه ما به ایران و جهان نیز از بنیاد دگرگون شده است. با درهم شکستن بلوک شرق و از میان رفتن حکومت های دست نشانده ای که در آسیا و آفریقا داشتند مثلاً "راه رشد غیرسرمایه داری" را می پیمودند، روشن شد که دیوار بلند آرزوهای چپ‌روانه، بر خشتی کج استوار شده است. آن خشت این است که می کوشد عدالت اقتصادی را در جامعه به زور برقرار سازد. درحالیکه جوامع فقط در رشد هماهنگ و آزادانه فرهنگی، علمی و اقتصادی می توانند به رفاه هرچه بیشتر و پیشرفت هرچه بهتر دست یابند.

با از میان رفتن سیستم کشورهای کمونیستی، جهان به میدان ترکنازی ایدئولوژی توتالیتر نوینی بدل شد. اسلام‌پرست‌ها که با نقاب دفاع از حقوق ملت‌های عقب مانده به میدان آمده بودند و از این راه در دل چپ‌هایی، که کعبه آمال کمونیستی خود را از دست داده بودند، جا باز کردند، بزودی چهره وحشی و ضدانسانی را ابتدا در ایران و سپس در همه جای دنیا به نمایش گذاشتند. آنان اما امروزه دیگر نقطه اوج نفوذ خود را پشت سر گذاشته و راه سقوط و زوال می پیمایند.

در ایران ما نیز از توهومات درباره "عدالت پروری اسلامی" حتی در میان مردم عادی کمتر اثری به جا مانده است. بویژه در میان میلیون‌ها فرهیختگان ایرانی در داخل و خارج از کشور تحول فکری عظیمی رخ داده است،

چنانکه، می توان گفت، اگر نیچه زنده بود حتماً از چنین «واژگونی ارزش ها» در طول تنها یک نسل شگفت زده می شد!

نسلی که به رژیم شاه بعنوان ریشه فساد و عامل عقب ماندگی ایران می نگرست، امروزه قدر نوسازی دوران پهلوی را می شناسد. نسلی که تاریخ ایران را تاریخی مملو از بیداد و شکست می دانست، امروزه به ایران بعنوان یکی از مهدهای تمدن بشری می نگرد و می کوشد ارزش های فرهنگی و اخلاقی پدران و مادران تاریخی خود را بیاموزد و بکار گیرد، نسلی که به اقلیت های مذهبی به دیده تحقیر می نگرست، امروزه خواستار ایرانی رنگارنگ از اقوام، آیین ها و فرهنگ های گوناگون است.... و بالاخره نسلی که والاترین ارزش ها را در مبارزه با "امپریالیسم و دست نشانده گانش" می یافت، امروزه دریافته است که چنین مبارزه ای، مبارزه با ارزش های مدنیت نوین است و چنانکه واقعیت امروز ایران نشان می دهد جز ورشکستگی اقتصادی، نابسامانی اجتماعی و فساد سیاسی نتیجه ای ندارد ...

اما همه این تحولات فکری در میان ایرانیان میهن دوست خود به خود ممکن نگشته است و بدون کوشش عظیم نویسندگان و اندیشمندان ایرانی قابل تصور نیست.

اگر به همین دو دهه پیش بنگریم، که کتاب های نویسندگان ایرانی، در افشای ماهیت اسلام و نقش آخوندها در تاریخ ایران، در خارج از کشور به اسم مستعار منتشر می شد، در می یابیم که جامعه روشنفکری ایرانی تا به امروز چه راه طولانی را پشت سر گذاشته است. همینکه امروزه هیچ ایرانی میهن دوستی از اسلام ناب و یا انقلاب کمونیستی دفاع نمی کند و فقط برخی از "نادلاوران فکری" هنوز اسیر توهمات دوران جوانی اند، نشان از پویایی اندیشه نزد ایرانیان دارد.

کافیست منش ایرانیان را در دو خیزش اخیر در نظر گیریم تا به ابعاد اثرات روشنگری در سه دهه گذشته پی بریم: به سال ۸۸ میلیون ها ایرانی در اعتراض به تقلب در انتخابات، به آرامی و متانت راهپیمایی کردند و با وجود حملات وحشیانه مزدوران، اجازه ندادند که راهپیمایی به خشونت آلوده گردد. این بلوغ در رفتار اجتماعی، در خیزش دیمه گذشته به بلوغ فکری فراروید و خود را در شعارهایی که حاکی از میهن دوستی بود بازتاب داد. در این میان شگفت انگیز است که در داخل کشور نیز، جوانان با دور زدن دیوار سانسور حکومت اسلامی، بخوبی با افکار نوین آشنایی پیدا کرده اند، بدین سبب از بلوغ فکری بارزی برخوردارند و چون هر بیشتر از "چپ - اسلامی ضدملی" فاصله می گیرند، دیگر جذب ایدئولوژی ها نمی شوند و با افکار توتالیتر و ماجراجویانه به هیچ وجه همخوانی ندارند.

هرچند که ایرانیان هنوز برای نوسازی کشور دست در دست هم نگذاشته اند، اما در اکثریت به مبانی فکری مشترکی دست یافته اند که اینک به نیروی عظیمی بدل شده است و کافیست تا تبلور خارجی بیابد تا به تحولات شگرفی در ایران دامن زند.

کانون مبانی مشترک این است که امروز دریافته ایم، در زندگی فردی و اجتماعی ارزشی والاتر از کوشش برای خدمت به میهن وجود ندارد و ما ایرانیان خواهیم توانست در سایه نظامی دموکراتیک، ایران را سرفرازانه به "گوارایی حس وطن" پیوند دهیم.

سیاوش لشگری گرمی، این تازه اول کار است، «باش تا صبح دولتش بدمد»!